

## نقش هویت و فرهنگ در شکل‌گیری اتحاد امریکا و اسرائیل و تأثیر آن بر جهان اسلام

سید محمد طباطبایی

استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی

لیلا رحمتی پور\*

کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی

### چکیده

در یک اصل کلی مبتنی بر خودیاری، دولت‌ها در تلاش‌اند تا با افزایش قدرت و بهینه‌سازی آن، اهداف و منافع خود را محقق سازند و اگر چنانچه چنین امکانی از سوی یک دولت به تنهایی امکان‌پذیر نباشد، دولت‌ها تلاش خواهند کرد تا از طریق اتحاد با سایر بازیگرانی که دارای منافع مشترکی نیز هستند، قدرت خود را مضاعف کرده، به منافعشان برسند؛ بنابراین، اتحادها به عنوان یکی از منابع شکل‌دهنده قدرت در سیاست خارجی کشورها همواره حائز اهمیت بوده و هست. منافع هم‌سو و تهدیدات مشترک از جمله مهم‌ترین مؤلفه‌های شکل‌دهنده به اتحادها محسوب می‌شوند. اینکه این منافع هم‌سو یا تهدیدات مشترک چگونه درک می‌شوند، تا حدود زیادی متأثر از برداشت و فهم دولت‌هاست و این برداشت نیز خود متأثر از هویت و فرهنگ کشورهاست؛ بنابراین، از این منظر هویت و فرهنگ هر دولتی ممکن است به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل چرایی شکل‌گیری یک اتحاد باشد. این موضوع در منطقه خاورمیانه به دلیل ویژگی‌های متمایز از اهمیتی دو چندان برخوردار است. یکی از مهم‌ترین اتحادهایی که برجستگی فراوانی دارد، اتحاد امریکا و اسرائیل است و به عنوان یکی از مهم‌ترین اتحادهایی است که منطقه و تحولات آن را متأثر از خود ساخته است. در کنار تحلیل‌هایی که تلاش دارند این اتحاد را صرفاً ناشی از نفوذ صهیونیسم در ایالات متحده امریکا و نقش لابی آپیک و ضرورت‌های ساختاری بررسی کنند، ما در این مقاله تلاش می‌کنیم در چهارچوب نظریه سازه‌انگاری این اتحاد را در راستای منافع استراتژیکی که خود منبعث از هویت و فرهنگ مشترک هستند تبیین کنیم و درنهایت به طور مختصر و موجز تأثیر این اتحاد را بر جهان اسلام نشان دهیم.

**واژگان کلیدی:** هویت، جهان اسلام، امریکا، اسرائیل.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۲/۵ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۶/۱

## مقدمه

شناخت الگوهای حاکم بر روابط ویژه ایالات متحده و اسرائیل موضوعی است که از دیرباز مورد توجه محققان و سیاستمداران بوده است. به همین منظور موضوع مذکور جایگاه بسیار حائز اهمیتی را در مطالعات دفاعی استراتژیک به خود اختصاص داده است. سیاست‌های ویژه امریکا در قبال اسرائیل و کمک‌های مالی و نظامی گسترده این کشور، عملاً رژیم صهیونیستی را از نقشی محوری در منطقه خاورمیانه برخوردار کرده است. به گمان مقامات کاخ سفید، اسرائیل به عنوان دموکراتیک‌ترین کشور خاورمیانه و وفادارترین واحد سیاسی در منطقه نسبت به ارزش‌های امریکایی، مطمئن‌ترین حامی و حافظ منافع ایالات متحده در منطقه محسوب می‌شود. (منفرد، ۱۳۸۳: ۲۵) از نظر دولت‌مردان امریکایی، دولت اسرائیل برای تأمین منافع امریکا در منطقه خاورمیانه «نقش حیاتی» ایفا می‌کند. در سیاست خارجی امریکا، اسرائیل به عنوان متحد قابل‌اعتماد و دولت باثبات در میان جزایری از دولت‌های بی‌ثبات منطقه خاورمیانه به حساب می‌آید؛ در نتیجه، واشینگتن و تل‌آویو در روابط چند دهه خود از «وضع موجود» بسیار راضی‌اند و خواستار ادامه این روابط ویژه (Special Relationship) هستند.

محور اصلی ما در پژوهش حاضر مجموعه روابط یک قدرت جهانی (امریکا) و یک قدرت منطقه‌ای (اسرائیل) است که در منطقه خاورمیانه فعالیت می‌کنند. اینکه اتحاد ایالات متحده و اسرائیل متأثر از چه متغیرهایی شکل گرفته است و اینکه این موضوع چه تأثیری بر جهان اسلام دارد، دغدغه اصلی پژوهش حاضر است. بسیاری بر این باورند که اتحاد این دو کشور متأثر از فضای ساختار دوقطبی نظام بین‌الملل بوده است و برخی دیگر نیز بر این باورند که این اتحاد تا حدود بسیار زیادی متأثر از لابی یهودی آبیپیک است، اما فرضیه نگارندگان در چهارچوب نظریه سازه‌نگاری به این نتیجه می‌رسد که هنجارها، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک بین دو ملت همسانی‌های هویتی را بین دو دولت موجب شده است؛ بنابراین، در سایه این همسانی‌های هویتی و فرهنگی، منافع و تهدیدات نیز تا حدود زیادی یکسان تعریف می‌شوند. در همین راستا اتحاد در میان کشورهای همسایگی که بیشترین همسانی هویتی دارند شکل می‌گیرد، زیرا اعتماد بیشتری نسبت به یکدیگر دارند و وصول اتحاد امری امکان‌پذیرتر و محتمل‌تر به نظر می‌رسد؛ بنابراین، اتحاد امریکا و اسرائیل نیز ممکن است بر همین مبنا توجیه نظری بیابد و قابل‌تحلیل و تبیین شود. این اتحاد استراتژیک میان ایالات متحده و اسرائیل سبب شده است که از زمان شکل‌گیری اسرائیل در منطقه موضوع صلح اعراب و اسرائیل بی‌نتیجه بماند و در سایر سیاست‌های امریکا در منطقه خاورمیانه همچون دموکراسی‌سازی در منطقه نیز ناکام بماند؛ بنابراین، شاید بتوان گفت حمایت امریکا از اسرائیل بیش از اینکه منفعتی در بر داشته باشد، ضررهایی را به دنبال داشته است؛ ضررهایی همچون بی‌اعتبار شدن چهره امریکا در جهان اسلام؛ بنابراین، نگارندگان با این فرضیه مواجه شده‌اند که یکی از مهم‌ترین علل حمایت امریکا

از اسرائیل هویت و فرهنگ مشترکی است که دو کشور برای خود تعریف کرده‌اند و بر این مبنا رفتار می‌کنند.

بنابراین، در این مقاله ابتدا به تبیین نظریه سازه‌انگاری و جایگاه اتحاد در آن پرداخته و سپس ضمن تحلیل تأثیر میراث هویتی و فرهنگی همسان بر تکوین اشتراکات راهبردی، به بررسی تأثیر این متغیر در شکل‌گیری اتحاد استراتژیک در کنار سایر متغیرهای مؤثر بر الگوهای حاکم بر روابط میان دو کشور خواهیم پرداخت و در نهایت تأثیر این موضوع را بر جهان اسلام بررسی خواهیم کرد.

## اتحادهای و نظریه سازه‌انگاری

پرسش در مورد علت همگرایی و اتحاد کشورها در سیاست خارجی یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها در عرصه مطالعات بین‌المللی محسوب می‌شود. از این منظر بسیاری از مطالعات نظری در روابط بین‌الملل بر مبنای تلاش برای فهم این نکته است که چرا و چگونه برخی از دولت‌ها با یکدیگر تشکیل اتحاد می‌دهند. بسیاری از نظریه‌های روابط بین‌الملل بر سر این موضوع که اساساً اتحادها برای مواجهه و رویارویی با تهدیدات شکل می‌گیرند اتفاق نظر دارند. از این روی وقتی دانش‌پژوهان امنیتی پوشش‌های شکل‌گیری اتحادها را شناسایی می‌کنند؛ آن‌ها معمولاً توجه خود را بر دو جلوه محاسبه استراتژیک دولت متمرکز می‌سازند:

### ۱. تعیین هویت تهدید ۲. تعیین ماهیت اتحاد

بر این اساس با ترکیب دو مؤلفه مذکور، باید به دنبال آن بود که آیا باید با دیگران متحد شد؟ اگر پاسخ مثبت است پرسش دیگری مطرح می‌شود و آن اینکه با چه کسی باید متحد شد؟ در این خصوص اثر استفان والت با عنوان «ریشه‌های اتحادها» اهمیتی اساسی دارد. والت فرض را بر این قرار می‌دهد که تهدید از ترکیبی از عوامل جغرافیایی و نظامی و نیت‌های تجاوزگرایانه نشأت می‌گیرد. تعیین این که چه کسی تهدیدی علیه امنیت فیزیکی و قدرت نسبی یک دولت به شمار می‌آید، در گرو وجود تلفیقی از توانمندی‌ها و نیت‌هاست. والت تکیه‌گاه استواری را در تأیید نقش نیروهای معنایی (و نه ماده گرا) به عنوان نیروی محرکه در شکل‌گیری اتحادها فراهم می‌کند، اما وی این موضوع را لاینحل به حال خود وامی‌نهد: چگونه نیت تعیین می‌شود؟ چه چیزی به یک تهدید قوام می‌بخشد؟ (بارنت، ۱۳۹۰: ۲۱۱-۲۰۸)

در واقع، باید اذعان داشت که تعامل بین دولت‌ها و شکل‌گیری اتحاد از لحاظ مفهومی نه به آنارشی، بلکه به هویت مرتبط است، زیرا هویت دولت اهرمی تئوریک برای طرح موضوع برساختگی تهدید و انتخاب شریک در اتحاد مورد نظر به دست می‌دهد؛ بنابراین، نه منطقی آنارشی، بلکه این سیاست هویت است که در اغلب مواقع فهم بهتری در مورد این که کدام بازیگران تهدیدی بالقوه یا فوری برای امنیت دولت قلمداد می‌شوند، ارائه می‌دهد. دولت‌ها به کرات معیارهای هویتی را برای ارزیابی شایستگی شریک بالقوه بکار می‌گیرند. خلاصه اینکه

تأکید روی اصل هویت، برخی از شرکا را جذاب‌تر از دیگران می‌سازد. برای مثال، شایان ذکر است که دولت‌های دموکراتیک معمولاً با یکدیگر متحد می‌شوند و در زمان‌های جنگ بر ضد یکدیگر (با دیگران) پیمان اتحاد نمی‌بندند. هویت نه تنها مبنایی در زمینه انتخاب یک شریک اتحاد فراهم می‌سازد، بلکه نشان می‌دهد حفظ آن اتحاد نیز می‌تواند به هم‌ذات‌پنداری متقابل طرف‌ها وابسته باشد. در نتیجه، یک هویت مشترک چه بسا بتواند به تقویت مبنای اتحاد کمک کند، اما یک تغییر در هویت ممکن است بنیان اتحاد را تعیین کند. (بارنت، ۱۳۹۰: ۲۱۹)

بنابراین، عوامل و فاکتورهای ذهنی و از جمله مشابهت‌های ایدئولوژیک و هویتی از جمله متغیرهایی محسوب می‌شوند که برخی نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل آن‌ها را برای تبیین فرایند شکل‌گیری اتحادها مورد توجه قرار داده‌اند. در همین راستا رهیافتی که در مقایسه با سایر رهیافت‌ها بیشتر بر نقش متغیر هویت در عرصه سیاست تأکید دارد، سازه‌انگاری است. سازه‌انگاران مدعی هستند رهیافت‌هایی مانند واقع‌گرایی قدرت تبیین اولویت‌های سیاست خارجی را ندارند و همه چیز را به مفهوم مبهم منافع ملی و قدرت ملی ارجاع می‌دهند، اما از منظر سازه‌انگاران می‌توان مدعی شد که هویت بر تعیین سلسله‌مراتب منافع کشور و طبعاً اولویت سیاست‌گذاری برای نیل به آن‌ها تأثیر می‌گذارد. (حق‌پناه، ۱۳۹۰: ۹۰)

سازه‌انگاری رویکردی است که ابتدا در جامعه‌شناسی مطرح شد و از اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ به یکی از مهم‌ترین نظریه‌های روابط بین‌الملل تبدیل شد. متفکران این نظریه بر ساخت اجتماعی واقعیت، شکل‌گیری و معنا یافتن همه کنش‌های انسانی در فضایی اجتماعی تأکید دارند. مهم‌ترین خصیصه متمایز سازه‌انگاری در قلمرو هستی‌شناختی است. سازه‌انگاری سیاست بین‌الملل را بر اساس یک هستی‌شناختی رابطه‌ای می‌بیند و به عوامل فکری مانند فرهنگ، هنجارها و انگاره‌ها بها می‌دهد. (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۳۲۴) از منظر سازه‌انگاران، محیط اجتماعی، زیست‌شناسی و فیزیکی که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند خالی از معناست تا اینکه انسان‌ها معنایی بر آن‌ها بار کنند. (کلودزیچ، ۱۳۹۰: ۳۲۶) از نظر ونت، انگاره‌های غیرمادی شرایط مادی را هدایت کرده، شرایط مادی زندگی اجتماعی را شکل و تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. (کلودزیچ، ۱۳۹۰: ۳۳۰)

توجه سازه‌انگاران از یک سو به ایده‌ها، معانی، قواعد، هنجارها و رویه‌ها و تأکید آن‌ها بر نقش عوامل فکری است که آن‌ها را در برابر مادی‌گرایی حاکم بر جریان اصلی در روابط بین‌الملل قرار می‌دهد و درعین حال به دلیل پذیرش اهمیت واقعیت مادی آن‌ها را از پس‌ساختارگرایان متمایز می‌سازد. (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ۱۱۸) بنابراین، در یک دیدگاه بینابین، موجودیت‌های اجتماعی اگر بعد مادی هم داشته باشند، جنبه‌ای گفتمانی نیز دارند، یعنی جدا از دلایل و فهم کنشگران نیستند، اما درعین حال، به این معنا نیست که قابل تقلیل به فهم این کارگزاران هستند و همان‌گونه عمل می‌کنند که آن‌ها می‌پندارند. (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۱۶) ونت نیز در کتاب خود، نظریه سازه‌انگاری را نوعی «ایدئالیسم ساختاری» می‌داند. بعد ایدئالیستی آن به این معناست

که معتقد است ساختارهای اجتماعی، محصول انگاره‌های مشترک انسانی است و بعد ساختاری آن به این معناست که معتقد است نهادها و قواعد مستقر (ساختارها) دارای سرشتی عینی و محدودکننده برای بازیگران هستند. (ونت، ۱۳۸۴، ۸۰-۹) سازه‌انگاران بر این باورند که پدیده‌ها ساخته می‌شوند؛ بنابراین، فرهنگ در اینجا بسیار مهم‌تر از طبیعت است. درحالی‌که برای واقع‌گرایان فرهنگ و هویت در بهترین حالت محصول توزیع توانمندی‌هاست و هیچ قدرت تبیینی مستقلی ندارد و کنشگران فرهنگ و هویت را به مانند هر منبع دیگری صرفاً برای پیشبرد منافع شخصی خودشان در جایگاه استراتژیک قرار می‌دهند، (معینی و راسخی، ۱۳۸۹: ۱۸۹) برای سازه‌انگاران سازه‌های تمدنی، عوامل فرهنگی و هویت‌های دولتی با اینکه چگونه به منافع دولت‌ها شکل می‌دهند مهم‌اند. این عوامل نوعی جهان‌بینی ایجاد کرده و بر الگوهای تعامل بین‌المللی اثر می‌گذارند. (خضری، ۱۳۸۹: ۸۱) از دیدگاه این نظریه ایده‌ها، هنجارها و ارزش‌ها، فرهنگ و هویت یک کشور را شکل می‌دهند و این هویت‌ها، منافع و سیاست خارجی یک کشور را به طور عام و اتحادهای یک کشور را به طور خاص قوام می‌بخشند.

در تعریف سازه‌انگاران هویت وجه تمایز بین من و ما، با غیر و دیگری است. این هویت، احساسی است که تعلق فرد به یک کشور، جامعه یا نهاد و مجموعه خاص را نشان می‌دهد. ونت معتقد است، هویت عبارت است از هر آنچه که چیزی را به آنچه که هست تبدیل می‌کند. هویت خصوصیتی در کنشگران نیت‌مند است که موجه تمایلات انگیزشی و رفتاری است. یعنی هویت یک ویژگی ذهنی است که ریشه در فهم کنشگر از خود دارد. البته باید دید که سایر کنشگران هم، این کنشگر را به همان شکل که هست ارزیابی می‌کنند یا نه. بنابراین دو نوع انگاره وارد هویت می‌شود، انگاره‌های خود و انگاره‌های دیگری (ونت، ۱۳۸۴: ۳۲۶) به‌طور کلی، در هر جامعه‌ای هویت‌ها سه کارویژه دارند:

۱. به خودشان و دیگران می‌گویند که شما کیستید. ۲. به شما می‌گویند که دیگران کیستند. ۳. هویت‌ها وقتی به شما می‌گویند که شما کیستید، قویاً دلالت بر مجموعه خاصی از منافع یا ترجیحات در ارتباط با گزینه‌های اقدام در حوزه‌های خاص و در ارتباط با کنشگران خاص دارند.

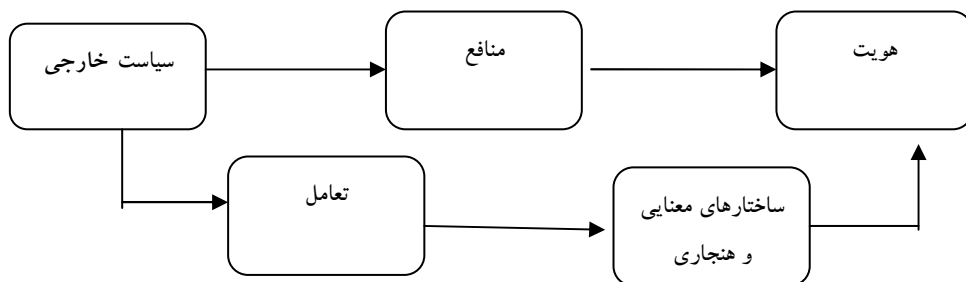
هویت‌ها به این اشاره دارند که کنشگران کیستند یا چیستند و منافع به آنچه کنشگران می‌خواهند اشاره دارند. هویت و منافع در ارتباط با هم هستند. هویت‌ها بدون منافع فاقد هر نوع نیروی انگیزشی هستند. بدون هویت‌ها، منافع جهت ندارند؛ بنابراین، این دو نقش‌های مکملی دارند. (ونت، ۱۳۸۴: ۳۲۷-۳۲۶) از این روی، هویت هر دولت تلویحاً گویای ترجیحات و کنش‌های بعدی آن دولت است. هر دولت بر اساس هویتی که به دیگران نسبت می‌دهد آن‌ها را می‌شناسد و همزمان از طریق عمل اجتماعی روزمره‌اش هویت خود را بازتولید می‌کند. نکته مهم اینجاست که آنکه هویتی را می‌سازد بر معنایی نهایی که آن هویت برای دیگران پیدا می‌کند کنترلی ندارد. داور نهایی معنا ساختار بین‌ذهنی است. (هویف، ۱۳۸۶، ۴۵۵ و ۴۵۶) آدلر بیان

می‌کند که کشورها مانند افراد تا حد زیادی زندانیان هویت و دسته‌بندی‌های ارزشی خود از جهان هستند. این قضاوت‌های ارزشی، کنش را از طریق تحت نفوذ قرار دادن درک‌ها از موقعیت‌های خاص و نیز جهت‌دهی به انتخاب‌ها تحت تأثیر قرار می‌دهند (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶، ۲۱۸) به اعتقاد ونت همسانی هویت‌ها می‌تواند سبب همکاری شود. روی دیگر این سخن این است که ناهمسانی هویت‌ها سبب منازعه می‌شود یا حداقل موجب همکاری نمی‌شود؛ (عسگرخانی و منصوره مقدم، ۱۳۸۹: ۲۰۴) بنابراین، ویژگی‌های هویتی و فرهنگی مشخص هر جامعه تعیین می‌کنند که بازیگران آن جامعه چگونه رفتار می‌کنند و برای متحد شدن به سمت چه کشورهایی گرایش بیشتری نشان خواهند داد.

از دیگر مفروضات این نظریه تأکید بر تعامل ساختار و کارگزار است. اعمال دیدگاه ساختار و کارگزار به این معنا خواهد بود که دریای آزاده روابط بین‌الملل دیگر نه برساخته عوامل عینی و ساختاری محض و نه برساخته عوامل ذهنی و تفسیری محض تصور نخواهند شد، بلکه عملکرد روابط بین‌الملل منتج از درهم تنیدگی عوامل ساختاری و کنشی دانسته می‌شوند. (معینی و راسخی، ۱۳۸۹: ۱۹۴) در بررسی تأثیرات محیط‌های فرهنگی بر کنشگران باید بین ۳ نوع از تأثیرات تمایز قائل شد. نخست آنکه محیط‌ها چه بسا ممکن است تنها بر رفتار کنشگران تأثیر بگذارد. دوم آنکه چه بسا ممکن است بر خصایص اقتضایی کنشگران (هویت‌ها، منافع و توانمندی‌ها) تأثیر بگذارند و در آخر آنکه محیط‌ها ممکن است بر موجودیت کنشگران در کل تأثیر بگذارند. به طور خلاصه، هسته ادعاهای سازه‌انگاران بر محورهای زیر استوار است:

- دولت‌ها واحد اصلی پردازش نظریه سیاست بین‌الملل‌اند.
- ساختارها در نظام دولت‌ها بین‌الذهانی‌اند تا مادی.
- هویت و منافع دولت‌ها به وسیله ساختارهای اجتماعی ساخته شده‌اند.
- تعامل ساختار و کارگزار. (ونت، ۱۹۹۴، ۳۸۵)

شکل زیر، نحوه تأثیرگذاری هویت‌ها روی منافع و سیاست خارجی کشورها را نشان داده است. (Katzenstein, 1996:53)



در جمع‌بندی مطالب ذکرشده باید بیان کرد که بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که همسانی‌های هویتی که خود برگرفته از هنجارها، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک ایالات متحده و اسرائیل است، زمینه‌ساز شکل‌گیری اتحاد استراتژیک بین این دو کشور شده است. به طور معمول، اگر اتحاد موجود تا حدی بین لینک‌های چندملیتی دو جامعه پایه‌گذاری شده باشد از جمله زمینه قومی یا فرهنگی مشترک یا تجربیات تاریخی مشترک... دوام بیشتری خواهد داشت. (قوام و ایمانی، ۱۳۸۹: ۵۹)

انسجام ایدئولوژیک و هویت مشترک نیز خود سبب پایداری اتحادها می‌شود، زیرا شباهت و انسجام سیاسی و ایدئولوژیک، سبب شکل‌گیری هویتی مشترک می‌گردد و باعث افزایش اعتماد بین اعضای اتحاد می‌شود. (قوام و ایمانی، ۱۳۸۹: ۶۲) به‌طورکلی، هویت بهتر می‌تواند پیش‌بینی کند که آیا دو دولت با هم دوست خواهند بود یا دشمن، تجدیدنظرطلب خواهند بود یا طرفدار وضع موجود و امثال این‌ها. در این راستا، یک هویت مشترک می‌تواند تعریف مشترکی از تهدید به بار آورد. (بارنت، ۱۳۹۰: ۲۱۶) کنشگرانی با هویت مشترک، از یک سو، ممکن است برسازی مشترکی در مورد تهدید داشته باشند و از سوی دیگر می‌توانند بر سر هنجارهای حاکم بر رفتارهایشان که بازتاب آن هویت مشترک هستند، با هم اختلاف داشته باشند. در این راستا هویت با برسازی تهدید پیوند دارد و یکی از منابع بالقوه شکل‌گیری اتحاد به شمار می‌آید. اکثر روسای جمهور امریکا نیز منطقه خاورمیانه را مهم‌ترین منطقه استراتژیک دنیا و دولت اسرائیل را متحد استراتژیک و مطمئن میان دولت‌های ضعیف منطقه خاورمیانه می‌دانند؛ بنابراین، به طور خلاصه می‌توان گفت، هویت به برسازی تهدید شکل می‌دهد و طرفی را که یک شریک مرجح در نظر گرفته می‌شود را نشان می‌دهد؛ بنابراین، نگارنده در چهارچوب نظریه سازه‌انگاری به تبیین اتحاد دو دولت «ایالات متحده امریکا و اسرائیل» پرداخته است.

## بنیان‌های اتحاد ایالات متحده امریکا و اسرائیل

روابط امریکا و اسرائیل با شیوه‌ها و رویکردهای گوناگون تبیین و توصیف شده است. برخی از سیاستمداران از اسرائیل به عنوان یکی از قابل‌اعتمادترین متحدان ایالات متحده امریکا در خاورمیانه و حتی در دنیا یاد می‌کنند. برخی دیگر اسرائیل را یک شریک استراتژیک امریکا توصیف کرده‌اند. از سوی دیگر منتقدینی وجود دارند که اسرائیل را ابزار یا مجری اصلی سیاست‌های امپریالیستی ایالات متحده برای تضعیف ناسیونالیسم عربی یا مانعی در برابر بنیادگرایی اسلامی می‌دانند. برخی دیگر از نویسندگان از نفوذ شدید دولت اسرائیل یاد می‌کنند که از طریق افراد و لابی‌های یهودی و در چرخه‌ای از حلقه‌های رسانه‌ای، اعتباری و نظامی بر دولت امریکا اعمال می‌شود. به غیر از تمام موارد یادشده که هر کدام دربردارنده‌ی بخش‌هایی از واقعیت هستند با این حال روابط امریکا و اسرائیل که از آن به عنوان روابط ویژه یاد می‌شود، معلول مباحث دیگری نیز است. (قویدل، ۱۳۸۲: ۱۱۱) همان‌طور که بیان شد یکی از

مهم‌ترین فرضیاتی که درخصوص روابط امریکا و اسرائیل بیان می‌گردد، مربوط به نقش گروه‌های نفوذ و لابی‌های یهودی است. آپیک (American-Israel Public Affairs Committee) یکی از قدرتمندترین گروه‌های لابی در واشنگتن دی سی است. این لابی ممکن است نقد کند و به عنوان کارگزار دولت اسرائیل بر روی تصمیمات کنگره ایالات متحده اثرگذار باشد. (Mersheimer, 2013: 31) آپیک یکی از اعضای انبوه سازمان‌های امریکایی است که شامل دموکرات‌ها، جمهوری‌خواهان و مستقلان هستند که روزنامه نیویورک تایمز آن را به عنوان قوی‌ترین سازمان اثرگذار بر روابط امریکا و اسرائیل نام می‌برد. (AIPAC, 2012) برخی از منتقدین آپیک به لحاظ سیاسی محافظه‌کارند درحالی‌که محافظه‌کاران اعضای آپیک را گروه‌های فشار دموکراتیک نامیده‌اند؛ (AIPAC, 2013) این در حالی است که آپیک خود را دوحزبی می‌نامند. (AIPAC, 2013) به هر ترتیب این گروه توسط هر دو گروه جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها حمایت می‌شوند. (The Times of Isreal, 2012)

بسیاری از پژوهشگران، توجه خاص ایالات متحده به اسرائیل را صرفاً به فعالیت گروه‌های نفوذ صهیونیستی (لابی‌های یهودی) که بر مراکز اقتصادی و تجاری و همین‌طور سیاست‌سازی این کشور سیطره یافته‌اند، نسبت می‌دهند. اگر برخی از متفکرین، تأثیرگذاری و نفوذ لابی یهودیان در حوزه سیاست داخلی را به زمان استقلال ایالات متحده نسبت داده‌اند، در حوزه سیاست خارجی، داخل ساختن ایالات متحده در جنگ جهانی اول - که بر خلاف دکترین مونروئه بوده است - را نیز به فعالیت لابی یهود نسبت می‌دهند. چرا که در جنگ جهانی اول، با توجه به پیروزی‌های دولت‌های محور، انگلستان به طور جدی به دنبال جلب حمایت نظامی و داخل ساختن امریکا در جنگ بود. از این رهگذر، از صدور اعلامیه مشهور بالفور برای جلب حمایت لابی صهیونیسم برای فشار به دولت مردان امریکا در ورود به جنگ استفاده کرد. (طباطبایی، ۱۳۸۱: ۸۰) پس از آن فعالیت‌های گروه‌های صهیونیستی و تأثیرگذاری آن‌ها به صورت برنامه‌ریزی شده در ایالات متحده افزایش می‌یابد. تا آنجا که در پایان قرن بیستم، یهودیان امریکا در جهان به عنوان بازیگرانی مهم در عرصه بازی سیاست نگریسته می‌شوند که توانایی تأثیرگذاری بر حوادث، تعیین هدف و تحقق آن و تنبیه دشمنان و پاداش دوستان را دارند. (طباطبایی پناه، ۱۳۸۲: ۱۲) آپیک «AIPAC» قدیمی‌ترین و کاراترین لابی یهود به شمار می‌آید. آنچه که آپیک را تبدیل به مهم‌ترین سازمان طرفدار اسرائیل ساخته، کارکرد آن به عنوان یک گروه ذی‌نفوذ است. رهبران آپیک همواره اظهار می‌دارند که آپیک یک سازمان امریکایی است، نه یک عامل خارجی و این سازمان برای تسهیل و تقویت روابط میان مردم و دولت امریکا و اسرائیل شکل گرفته است. (طباطبایی پناه، ۱۳۸۲: ۲۴) از این روی، متفکرانی همچون مرشایمر و والت میزان تأثیرگذاری لابی‌های صهیونیسم بر تصمیمات سیاست خارجی ایالات متحده را تا حدودی بزرگ‌نمایی می‌کنند. مرشایمر و والت، به گونه‌ای قضاوت می‌کنند که گویی نخبگان، روشنفکران و مقامات ایالات متحده تابع محض لابی‌های یهودی بوده و در



بسیاری از موارد، با تقلید و کپی برداری از افکار دیگران، بدون اینکه تأملی در روابط پیچیده دو دولت و اصل منافع ملی آمریکا داشته باشند، به آن‌ها استناد کرده، عمل می‌کنند. (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۶۶)

حتی دونالد نف، سیاستمداران آمریکایی، را به عنوان گروگان اسرائیل تلقی می‌کند. وی به گونه‌ای مطرح می‌کند که تصمیم‌گیرندگان آمریکایی هیچ‌گونه اراده و استقلال عملی از خود ندارند و فقط برای منافع خاص اسرائیل استخدام شده‌اند. از سوی دیگر، خلاف نظریات فوق، گرچه کسی نمی‌تواند تأثیرگذاری لابی‌های صهیونیستی را در جامعه آمریکا انکار کند، اما این فرضیه نمی‌تواند به عنوان عامل تامه شکل‌دهنده روابط ویژه دو دولت آمریکا و اسرائیل توجیه شود. (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۶۵) زیرا در مواردی خاص، شاهد اتخاذ موضع‌گیری‌هایی از جانب دولت مردان آمریکایی در مقابل اسرائیل نیز بوده‌ایم، هرچند که تمامی آن‌ها کم‌اثر، ناپایدار و شاذ بوده‌اند. شاید بارزترین مثال در مورد واگرایی سیاسی میان آمریکا و اسرائیل زمانی آشکار شد که آیزنهاور در سال ۱۹۵۶، موضعی قوی در مقابل اسرائیل (و انگلستان و فرانسه) در قضیه کانال سوئز اتخاذ کرد.

اعتماد دیوید بن گوریون بر ضمانت‌های مشکوک آمریکا ریشه‌های جنگ ۱۹۶۷ را در خود پرورش داد. در سال ۱۹۸۱ بعد از اینکه اسرائیل بلندی‌های جولان را به خاک خود ضمیمه کرد، رونالد ریگان موافقت‌نامه همکاری‌های استراتژیک میان آمریکا و اسرائیل را به حالت تعلیق درآورد و در جایی دیگر به نشانه اعتراض به حمله اسرائیل به لبنان از تحویل هواپیماهای جنگی به اسرائیل خودداری کرد. در سال ۱۹۹۱ بوش، رئیس‌جمهور، آمریکا طی یک کنفرانس مطبوعاتی به نشانه مخالفت با سیاست اسرائیل در استقرار یهودیان در سرزمین‌های اشغالی درخواست اعطای وام از سوی تل‌آویو برای کمک به جذب یهودیان روسیه و اتیوپی را به تأخیر انداخت. در این اعتراض بوش از زبان و گفتار تندی استفاده کرد که احساس خشم و تعصب علیه اسرائیل را به هیجان آورد و نگرانی جوامع یهودی را در کشورهایی که احساسات ضدیهودی بالا گرفته بود، بیشتر تحریک کرد. همچنین بوش اسرائیل را ترغیب کرد تا در واقعه پرتاب موشک‌های عراقی به خاک اسرائیل در جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ از خود واکنشی نشان ندهد. (سعیدی نژاد، ۱۳۸۰: ۱۶۹)

از جمله فرضیات دیگری که در خصوص اتحاد ایالات متحده و اسرائیل مطرح شده است، مربوط به تأثیر ساختار دو قطبی نظام بین‌الملل در دوران جنگ سرد است. بسیاری بر این باورند که اتحاد این دو کشور متأثر از ساختار سیستمی شکل گرفته است؛ بنابراین، با پایان جنگ سرد این اتحاد نیز فرو خواهد پاشید. حال آنکه همچنان که شاهد هستیم نه تنها روابط و اتحاد دو کشور در فردای جنگ سرد رو به سستی نگراییده، بلکه حوزه‌های همکاری در بسیاری از زمینه‌ها توسعه و گسترش یافته است؛ بنابراین، به نظر می‌رسد این فرضیه نیز قابلیت ارائه چهارچوب مناسبی در خصوص اتحاد دو دولت، ایالات متحده آمریکا و اسرائیل ندارد.

از این روی ما در این مقاله فرضیه دیگری را در تکمیل فرضیات سابق مورد آزمون قرار می‌دهیم. فرضیه حاضر حکایت از آن دارد که، میراث فرهنگی و هنجارها و ارزش‌های مشترک دو دولت ایالات متحده آمریکا و اسرائیل منجر به تعریف ویژگی‌های هویتی متشابهی شده است. این امر به نوبه خود به تعاریف مشابهی از تهدیدات و منافع حیات بخشیده است. از این رهگذر با گذشت زمان و با توسعه هر چه بیشتر ارتباطات، زمینه برای ایجاد اتحاد استراتژیک میان دو کشور فراهم شده است. با مطالعه سوابق روابط دو دولت به این نتیجه می‌رسیم که میراث فرهنگی مشترک از عوامل بنیادین شکل‌دهنده به روابط و مناسبات و همچنین حمایت‌های دو کشور بوده است، زیرا حتی پیش از دورانی که ایالات متحده نقشی جهانی برای خود تعریف کند و منافع خود را در خاورمیانه حیاتی قلمداد کند، شاهد اشتراکات فرهنگی و تشابهات هنجاری میان مردم آمریکا با قوم یهود بوده‌ایم.

در یک بررسی تاریخی متوجه می‌شویم که، یهودیان با آمریکایی‌ها مشترکات تاریخی، ارزشی و فرهنگی فراوانی دارند. در کلیه جوامع انسانی مفاهیمی مانند تاریخ مشترک، ارزش‌ها، هنجارها و فرهنگ همسان، قداست و اهمیت ویژه‌ای دارند. بسیاری از آمریکایی‌ها چه محافظه‌کار و چه نومحافظه‌کار - علاوه بر اعتقادات مذهبی و بازگشت به ارض موعود و نیز فرارسیدن هزاره خوشبختی - به دلیل ارزش‌های فرهنگی و سیاسی مشترک و نیز در پاسخ به دوران وحشت «یهودستیزی» با اسرائیل همدردی می‌کنند. (جعفری، ۱۳۸۹: ۷۷)

روسای جمهور آمریکا از بدو استقلال این کشور تاکنون چه در سیاست اعلامی و چه در سیاست اعمالی با مهاجران یهودی احساس هموعی و همدردی کرده‌اند و معتقدند یهودیان نقش ارزشمندی در استقلال و توسعه آمریکا ایفا کرده‌اند. در واقع باید بدانیم، جایگاه خاص اسرائیل در ذهن آمریکایی‌ها حتی مقدم بر پیدایش آن به عنوان یک کشور است. بیانیه‌های حمایت از آرزوهای ملت یهود برای بازگشت به صهیون را می‌توان از اوایل قرن نوزدهم میلادی و در زمان ریاست جمهوری جان آدامز مشاهده کرد. او در سال ۱۸۱۹ در نامه‌ای به مانوئل نوح آرزوی خود را در مورد تجدید حیات ملت یهود و تسلط آن‌ها بر سرزمین فلسطین بیان کرد. در این خصوص جان آدامز اظهار می‌کند: «من واقعاً آرزو می‌کنم که یهودیان دوباره در یهودیه یک ملت مستقل برای روشنفکران یهودی که در پیشرفت فلسفه مشارکت داشتند تشکیل دهند». همچنین وی به مردخای مانوئل نوح می‌نویسد که او به لزوم بازسازی یهودیه به عنوان سرزمین و ملتی مستقل ایمان دارد. (عطایی و عالی، ۱۳۹۱: ۲۴۴)

نفوذ عمیق سنت‌های یهودی بر زیربنای مؤسسات آمریکایی را می‌توان در قانون اساسی ایالات متحده مشاهده کرد، زمانی که جان آدامز در نامه‌ای به توماس جفرسون می‌نویسد: «من بجد معتقدم که یهودیان متمدن‌تر از دیگر ملت‌ها هستند»؛ بنابراین، در اندیشه بسیاری از دولت‌مردان آمریکایی، یهودیت و مسیحیت از مشترکات تاریخی فراوانی برخوردار بودند. در قرن نوزدهم میلادی رئیس‌جمهور آمریکا، آبراهام لینکلن به هنری و نیت ورث فونک - صهیونیست

کانادایی - ابراز داشت که امریکا باید در تحقق رویای باشکوه یهودیان ستمدیده‌ی روسیه و ترکیه برای بازگشت به سرزمین ملی خود یعنی فلسطین مشارکت کند.

از لحاظ تاریخی فرقه پیورتن که اولین و مهم‌ترین مهاجران انگلیسی به سرزمین جدید بودند، به طریق روماننتیکی سرنوشت یهودیان و نژاد انگلوساکسن را (در امریکا) به یکدیگر پیوند داده، به قسمی که خود را همانند یهودیان، مردم برگزیده تلقی می‌کرد. در مراحل ابتدایی انقلاب امریکا، رهبران مذهبی فرقه پیورتن عنوان می‌کردند که «ما امریکایی‌ها مردمی خاص و برگزیده هستیم. ما اسرائیل عصر خود هستیم» یا اینکه «ما سرنشینان کشتی آزادی‌های جهان هستیم» احساس هموعی و سرنوشت مشترک تا اندازه‌ای وجود داشت، که اشخاصی مانند توماس جفرسون، بنجامین فرانکلین پیشنهاد کردند که تجربیات مخاطره انگیز و تاریخی یهودیان در دست فراعنه، مانند گذر از دریای سرخ را به تصویر بکشند و به عنوان مهر بزرگ کنگره انتخاب نمایند. در واقع به تصویر کشیدن حکایت‌های تورات و انجیل وسیله‌ای بود در اختیار امریکایی‌ها برای ایجاد هویت و آرمان و از این راه آن‌ها درصد بودند تا خود را به عنوان مردم برگزیده معرفی نمایند، نتیجه این وضعیت این بود که پیوند بین یهودیت و مسیحیت در امریکا برقرار شد و یهودیان از طریق مذهب، مقبولیتی در جامعه کسب کردند. (سعیدی نژاد، ۱۳۸۰، ۱۶۶) در این خصوص بر روی اشتراکات دو دین مسیحیت و یهودیت تأکید بسیار شده و آن دو را ادیان ابراهیمی با اصول و بنیان‌های مشترک بیان کرده‌اند. حتی تورات و انجیل را نوری واحد دانسته و آن دو را کتاب مقدس ابراهیمی با عنوان‌های عهد عتیق (تورات) و عهد جدید (انجیل) معرفی کرده‌اند.

از لحاظ تاریخی، یهودیان به طور مستقیم در انقلاب امریکا مشارکت کرده بودند. رئیس‌جمهور امریکا، کالون کولیدج، در جملاتی به ستایش نقش آن‌ها در جنگ استقلال پرداخته و می‌گوید: «یهودیان که تعداد فراوانی را تشکیل می‌دادند و در تمام ایالت‌ها پراکنده بودند آموزش‌های پیامبرشان را ترویج دادند. ایمان و اعتقاد یهودیان به صورت مسلطی ایمان به آزادی است.» یکی از نشانه‌های رسمی امریکا حاوی این سخن معروف است که طغیان علیه ستمگر اطاعت از خداوند است و این سخن، سخن یهود است. در مراحل ابتدایی انقلاب امریکا، رهبران مذهبی اولیه پیوریتن بیان می‌کردند که ما امریکایی‌ها مردمی خاص و برگزیده هستیم، ما اسرائیل عصر خود هستیم. (ذاکری، ۱۳۸۲: ۶۴) در دوره‌های دیگر، وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور امریکا، مسئله یهودیان و رهایی آن‌ها از «بی‌خانگی» را وارد سیاست امریکا کرد. ویلسون دموکرات، در تاریخ ۳ مارس ۱۹۱۹ حمایت خود را از اعلامیه بالفور اعلام کرده و جانشین وی وارن هاردینگ جمهوری‌خواه نیز حمایت خود را از اقدامات صهیونیست‌ها ابراز داشت. این حمایت‌ها قبل از اعلامیه بالفور، نیز بیان شده بود و بعد از آن نیز ادامه پیدا کرد. (سعیدی نژاد، ۱۳۸۰: ۱۶۶) ویلسون می‌گفت: روح و جوهر قانون اساسی ما متأثر از یهود بوده، زیرا نه تنها یهود با این اصل برتر خود (یعنی طغیان در برابر ستمگران اطاعت از خداست) بالاترین نفوذ را

در قانون اساسی ما داشته است، بلکه فرهنگ یهود در متن خود گوهر ناب دموکراسی را پرورش داده است آن چنان که از مونارشی و اریستوکراسی یا هر شکل دیگری از حکومت‌ها متمایز است. (ذاکری، ۱۳۸۲، ۶۹)

فرانکلین روزولت نیز در حمایت از صهیونیست‌ها ادامه‌دهنده راه دولت‌های قبلی امریکا بود. او در مبارزات انتخاباتی خود برای ریاست جمهوری در سال ۱۹۴۴ اعلام کرد که از مهاجرت نامحدود یهودیان به فلسطین و از هر سیاستی که به تأسیس کشوری مشترک‌المنافع، مردم‌سالار و آزاد منتهی شود حمایت خواهد کرد؛ (هلال، ۱۳۸۶: ۱۲۴) بنابراین، روزولت برای اولین بار فلسطین بدون اعراب را مطرح کرد و بالأخره هری ترومن، رئیس‌جمهور بعدی، همان‌طور که روبرت لووت معاون وزارت خارجه خاطرنشان ساخت، اگر پدر اسرائیل نبود حتماً قابله آن بود. (شون بام، ۱۳۸۱: ۶۳) رئیس‌جمهور دیگر، رونالد ریگان، بیان داشت: از زمان تولد دولتی به نام اسرائیل یک ارتباط سخت و محکم بین آن دموکراسی (اسرائیل) و این دموکراسی (امریکا) وجود داشته است. جرج بوش (پدر)، پس از به دست گرفتن قدرت اعلام کرد: «دوستی و اتحاد بین امریکا و اسرائیل محکم و قوی می‌باشد که این بر اساس ارزش‌های دموکراتیک مشترک، میراث و تاریخ مشترک دو کشور است و همین ارزش‌ها و تاریخ مشترک است که دو کشور را زنده نگه می‌دارد. تعهد امریکا در قبال امنیت اسرائیل محکم و بی‌لغزش باقی می‌ماند. ما ممکن است بر روی بعضی سیاست‌ها از زمانی به زمان دیگر تفاوت قائل شویم، اما هرگز اصول خود را تغییر نخواهیم داد.» بیل کلینتون دموکرات نیز در دوره ریاست جمهوری ایالات متحده، روابط را در سطح دیگری با اسرائیل برقرار کرده است. وی می‌گوید «روابط ما با اسرائیل هرگز نباید با ارزش‌های مشترک، میراث دینی مشترک، سیاست‌های دموکراتیک مشترک که روابط بین اسرائیل و امریکا را به یک وضعیت ویژه در سطح عالی مبدل کرده است متناقض باشد.» (سعیدی نژاد، ۱۳۸۰: ۱۷۴)

بدین ترتیب، اکثر روسای جمهور امریکا پس از تأسیس اسرائیل در صحبت‌های خود به گونه‌ای از ارزش‌های ثابت و میراث تاریخی و فرهنگی مشترک بین امریکا و یهودیان صحبت کرده‌اند. تعهد امریکا نسبت به اسرائیل اغلب توسط مقامات امریکایی بر حسب شرایط اخلاقی و حتی به عنوان «موردی از مبارزه دموکراسی برای ادامه بقا» بیان شده است. از سوی دیگر باید اذعان داشت، تحول تدریجی در روابط امریکا-اسرائیل از دوستانه به صورت یک متحد، بدون حمایت مردم امریکا که اکثر آن‌ها به طور مداوم با اسرائیل همدردی می‌کنند نمی‌توانست به دست آید. (سعیدی نژاد، ۱۳۸۰: ۱۷۵) حمایت امریکا از اسرائیل ریشه مستحکمی در جمعیت و مردم امریکا دارد. اکثریت مردم امریکا پروتستان مسیحی بوده، حامی و پشتیبان اسرائیل به دلیل میراث مشترک یهودی-مسیحی هستند. (آزادی، ۱۳۸۲: ۲۴۹) با یک بررسی تاریخی متوجه این موضوع خواهیم شد.

## ریشه‌شناسی تاریخی و فرهنگی مردم آمریکا با قوم یهود

از لحاظ تاریخی، حضور یهودیان در قاره آمریکا به اولین امواج مهاجرت به سرزمین جدید بازمی‌گردد. با توجه به تحولات اجتماعی و اقتصادی اروپا متعاقب خروج از قرون وسطی و آغاز جنگ‌های فراگیر مذهبی میان مسیحیان، برای اولین بار احساسات مشترکی میان یهودیان تحت آزار کلیسا با پروتستان‌های در جنگ با پاپ پدید می‌آید. بدین ترتیب، در مهاجرت به قاره آمریکا، با توجه به تهدیدات مشترک و فرصت‌های پیش روی، همسانی‌های هویتی و فرهنگی در سرنوشت تاریخی مهاجران پیوند می‌خورد.

به طور مشخص، با تأسیس کلنی‌های انگلیسی از اوایل قرن ۱۷ میلادی در قاره آمریکا، اولین مهاجران، از فرقه مذهبی پیوریتن از پروتستان‌های کالوینیست بوده‌اند. مهاجرت پدران روحانی پیورتن روی کشتی می‌فلاور (May flower) به سمت قاره آمریکا در سال ۱۶۲۰، به عنوان نماد مهاجرت به کلنی‌های انگلیسی شناخته می‌شود. (کاسپی، ۱۹۹۹: ۲۰) با تأسیس شهر بوستون<sup>۱</sup> در سال ۱۶۳۰ میلادی توسط پیوریتن‌ها، این شهر به عنوان مرکز فرهنگی و اقتصادی «انگلستان جدید» (New England) شناخته شده، در تاریخ آمریکا نقش‌آفرینی می‌کند. با تثبیت کلیسای انگلیکن در اواسط قرن هفدهم و آغاز دوران موسوم به «آزار بزرگ» (Great Persecution)، مهاجرت پیوریتن‌ها که تحت آزار کلیسای حاکم بودند، از سال ۱۶۵۹ تشدید می‌شود. یهودیان اروپا نیز که تحت آزار و اذیت کلیسای کاتولیک و پادشاهان مسیحی بودند، مهاجرت به قاره آمریکا را چشم‌اندازی درخشان می‌بینند. در سال ۱۶۵۴ نخستین یهودیان به سرپرستی ژاکوب بارسیمسون (Jacob Barsimson) به سرزمین‌های جدید می‌روند و به تدریج اولین جامعه یهودی آمریکا را به وجود می‌آورند. اگرچه در آنجا نیز با جریان آنتی سمیتیزم (یهود ستیزی) مواجه بودند، اما ابعاد آن به مراتب کمتر از اروپا بود. در واقع فرار از تهدیدات مشترک، وجود معضلات مشابه، تنوع قومیت‌های مهاجران و تنگناها و مشکلات پیش‌رو و حاکمیت نظریات جان لاک (John Locke) بر کلنی‌های انگلیسی باعث ایجاد همسانی‌های هویتی و ارزشی میان مهاجران مختلف و از جمله میان یهودیان پیوریتن تحت آزار و اذیت کلیسا می‌شود. سرانجام پارلمان انگلستان در سال ۱۷۴۰ قانونی را تصویب می‌کند که به یهودیان اجازه اخذ تابعیت در کلنی‌های امریکایی را می‌دهد. در همین سال‌ها اولین کنیسه‌های یهودی در شهرهای نیویورک و نیویورک احداث می‌شوند. با آغاز جنگ‌های استقلال آمریکا، یهودیان دوشادوش کلنی‌نشینان وارد جنگ بر ضد انگلستان می‌شوند. تاریخ آمریکا همواره کمک‌های مالی و اقتصادی آنها و از جمله سرمایه‌داری یهودی به نام حیم سالومون (Haym Salomon) در شکل‌دهی به ارتش استقلال‌طلبان را به اذهان خود می‌سپارند. (کاسپی، ۲۰۰۸: ۳۰-۳۲)

بدین ترتیب، قانون اساسی ایالات متحده در متمم اول خود بر اساس وعده جورج واشنگتن به یهودیان، آزادی مذهبی آنان را برای اولین بار در جهان تضمین می‌کند. با این همه، برابری آن‌ها در مقابل قانون به یک قرن نیاز دارد. این برابری در ایالت‌های مختلف بر اساس قوانین داخلی آن‌ها در طول قرن نوزدهم و به‌ویژه پس از جنگ‌های انفصال و لغو قوانین تبعیض‌آمیز کامل می‌شود. با استمرار یهودی‌ستیزی در قاره اروپا، مهاجرت یهودیان به امریکا در طول قرن نوزدهم شدت می‌یابد. این امر باعث داخل شدن آن‌ها در اقتصاد سرمایه‌داری در حال رشد در امریکا شده و نهادها و مؤسسات مختلف یهودی در این کشور ایجاد می‌شود. در سال ۱۹۰۶ اولین یهودی با نام اسکار اشتراوس (Oscar Straus) (با عنوان وزیر تجارت و کار) - وارد هیئت دولت امریکا می‌شود. در همین سال کمیته یهودی (AJC) (American Jewish Committee) تأسیس و پس از آن صدها لابی قدرتمند صهیونیستی از جمله آپیک در سال ۱۹۵۱ ایجاد شده که باعث گسترش نفوذ لابی صهیونیسم در امریکا می‌شود؛ بنابراین، در طول قرن بیستم شاهد گسترش هرچه بیشتر روابط میان یهودیان و مردم امریکا بر اساس اشتراکات ارزشی و فرهنگی ریشه‌دار در تاریخ ایالات متحده هستیم.

### همکاری و حمایت‌های متقابل امریکا و اسرائیل

در فردای جنگ جهانی دوم، با تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸، این کشور بزرگ‌ترین دریافت‌کننده کمک از ایالات متحده امریکا بوده است. در این دوران، حمایت امریکا از اسرائیل در سطحی بوده که با هیچ کشور دیگری قابل‌مقایسه نیست. تا حدی که برخی‌ها اسرائیل را ایالت پنجاه و یکم ایالات متحده امریکا می‌دانند. (قهرمان‌پور، ۱۳۸۷: ۷۳) این حمایت شامل بیشترین میزان کمک مستقیم اقتصادی و نظامی امریکا به یک کشور در جهان است. به طوری که مجموع کمک مستقیم امریکا به اسرائیل تا سال ۲۰۰۳ بالغ بر یک صد و چهل میلیارد دلار امریکا بوده است. اسرائیل در هر سال بالغ بر سه میلیارد دلار کمک مستقیم دریافت می‌کند که معادل یک پنجم کل بودجه کمک‌های خارجی امریکا است. (درخشه و کوهکن، ۱۳۸۹، ۶۵) با امضای قرارداد تجارت آزاد میان دو کشور در آوریل ۱۹۸۵، روزه‌روز بر سقف تبادلات تجاری میان دو کشور افزوده شد. به قسمی که در سال ۲۰۱۰ حجم تبادلات تجاری به ۳۲/۳ میلیارد دلار رسیده است. مهم‌ترین سند استراتژیک ایالات متحده و اسرائیل را نیز می‌توان در بیانیه همکاری راهبردی واشنگتن - تل‌آویو در ۳۰ آوریل ۱۹۹۶ ملاحظه کرد، که در آن رئیس‌جمهور کلینتون و نخست‌وزیر پرز، دو روز مذاکرات جدی درباره سطح وسیعی از موضوعات مربوط به رابطه ایالات متحده امریکا و اسرائیل را به پایان رساندند. این مذاکرات انعکاسی است از پیوندهای عمیق و مشترک و دوستی دیرینه‌ای که رابطه ایالات متحده امریکا و اسرائیل را مشخص می‌کند و میراث ارزش‌ها منافع مشترک و احترام متقابل به دموکراسی است که این نزدیکی و پایداری روابط دو کشور را موجب شده است. (ستاری، ۱۳۸۲: ۱۶۷) در

واقع این امر نتیجه این موضوع است که امریکا از زاویه تحسین‌گرایانه‌ای به اسرائیل نگاه می‌کند، زیرا اسرائیل توانسته است با موفقیت سنت دموکراسی غربی را در کشورش دنبال کند، توسعه اقتصادی فراوانی داشته باشد و با جدیت در مقابل دشمنان مصالحه‌ناپذیر غرب مقابله کند.

در واقع اسرائیل، با تقویت جناح امریکا بعد از جنگ‌های شش‌روزه سال ۱۹۶۷، به محدود کردن گسترش نفوذ شوروی در منطقه در دوران جنگ سرد کمک کرده است و شکست‌های خفت‌باری را بر متحدین بلوک شرق در منطقه مثل سوریه و مصر وارد آورده است. همچنین اسرائیل، از رژیم‌های متحد امریکا حمایت به عمل آورده و قدرت نظامی‌اش مسکو را وادار کرده که مبالغ بیشتری برای هم‌پیمانان شکست‌خورده‌اش صرف کند. اسرائیل همچنین اطلاعات مفیدی درباره توانایی‌های شوروی در اختیار ایالات‌متحده قرار داده است. (درخشه و کوهکن، ۱۳۸۹، ۶۸) از سوی دیگر اسرائیل هرگز به منافع امریکا حمله نکرده است، هرگز از دشمنان امریکا حمایت نکرده و در سازمان‌های بین‌المللی همواره در کنار امریکا بوده است. (آزادی، ۱۳۸۲: ۲۲۳)

البته حمایت از اسرائیل برای امریکا ارزان هم تمام نشده است. حفظ، تقویت و ارتقای روابط اسرائیل و ایالات متحده هزینه‌های بسیار گزافی را متوجه دولت و مردم امریکا ساخته و اسرائیل پرهزینه‌ترین کشور برای امریکا در طول ۳۵ سال اخیر بوده است. (قویدل، ۱۳۸۲: ۱۲۷) توماس استافر، مشاور ارشد امور اقتصادی دولت امریکا بر این باور است که «کمک‌های امریکا به اسرائیل ضربات جبران‌ناپذیری به اقتصاد امریکا وارد می‌کند.» (جعفری، ۱۳۸۹: ۶۳) از سوی دیگر این حمایت باعث شده تا روابط امریکا با دنیای عرب تحت‌الشعاع قرار گیرد. مجموع حمایت‌های همه‌جانبه و بدون وقفه امریکا از اسرائیل در چند سال گذشته، موجب انزجار افکار عمومی عربی و اسلامی شده و امنیت امریکا را به خطر انداخته است. هزینه‌های غیرمستقیمی که توسط ایالات متحده امریکا پرداخت می‌شود در بسیاری از مواقع از مقادیر معتدبه کمک‌های مستقیم فراتر می‌رود. هزینه‌های غیرمستقیمی که به ایالات‌متحده امریکا تحمیل شده است عبارت‌اند از:

۱. هزینه‌های ناشی از تحریم اقتصادی یک جانبه ایران، عراق، لیبی و سوریه
  ۲. متضرر شدن صاحبان صنایع امریکا به دلیل تحریم کشورهای عربی توسط این کشور
  ۳. به دلیل آنکه ایالات متحده در سال ۱۹۷۳ خرید نفتی خود از کشورهای عربی را قطع و آن‌ها را تحریم کرد، مشکلات فراوانی را برای کارخانه‌داران خود به وجود آورد و قیمت نفت نیز به تبع آن افزایش یافت. (مک آرتور، بی تا: ۵۵)
- البته اسرائیل تنها واحد سیاسی‌ای نیست که در منطقه از کمک‌های مالی و نظامی ایالات متحده برخوردار است، بلکه بسیاری از کشورهای حوزه خلیج فارس نیز از چنین کمک‌هایی بهره می‌برند، اما آنچه مهم است اینکه، شکنندگی کشورهای عرب در جنگ، (مانند کویت در حمله

عراق به این کشور) و توانمندی‌های دفاعی اسرائیل در مواجهه با تهدیدات و چالش‌های خارجی، در عمل این کشور را به یک متحد استراتژیک در مقابل دیگر متحدان امریکا در منطقه مبدل ساخته است. (منفرد، ۱۳۸۳: ۲۸)

### همسانی‌های فرهنگی و هویتی عامل شدت و ضعف اتحادها

به طور کلی باید اذعان داشت که فرهنگ و هویت دو عامل اساسی و حیات‌بخش در ایجاد و تداوم اتحاد استراتژیک دو کشور بوده‌اند. همچنان که مایکل بارنت نیز در پژوهشی در رابطه با هویت و اتحادها در خاورمیانه به این نتیجه می‌رسد که تعریف هویت مشترک لیبرال دموکراتیک، از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری و تداوم اتحاد دو کشور محسوب می‌گردد. چنانکه در مواردی که اسرائیل از مؤلفه‌های هویتی خود دور می‌شود و با بحران هویت مواجه می‌گردد، متحد این کشور، یعنی ایالات متحده واکنش نشان داده، با استفاده از حربه‌های گوناگون از جمله مشروط کردن اعطای وام‌ها، حمایت نکردن در موارد مختلف و غیره به تنبیه این کشور پرداخته است. بارنت در ابتدا مؤلفه‌های شکل‌دهنده به هویت اسرائیل را نام برده، ضمن تشریح آن‌ها بیان می‌کند که مؤلفه چهارمی نیز وجود دارد که عنصر اصلی شکل‌دهنده هویت مشترک دو کشور است. از نظر او سه مؤلفه به هویت دسته‌جمعی اسرائیل قوام می‌بخشند: مذهب، ملی‌گرایی و هولوکاست. (بارنت، ۱۳۹۰: ۲۴۴) اگر این سه مؤلفه هویت دسته‌جمعی اسرائیل پیوند نه چندان مستحکمی با غرب و ایالات متحده امریکا برقرار سازند مؤلفه چهارمی وجود دارد که ممکن است هم جایگاه اسرائیل را در غرب تثبیت کند و هم آن را از دولت‌های عرب اطرافش متمایز سازد: جایگاه اسرائیل به عنوان یک دولت لیبرال دموکراتیک.

از نظر بارنت، جایگاه اسرائیل به عنوان یک دموکراسی مطرح است، زیرا اسرائیل از مطبوعات نسبتاً آزاد، نظام حزبی رقابتی، انتخابات آزاد و منصفانه و امثال هم برخوردار است؛ (همان، ۲۴۶) بنابراین، اسرائیل تنها دموکراسی در منطقه است که مدل مطلوبی از دموکراسی غربی را که مورد نظر ایالات متحده هست، در صحنه سیاست داخلی این کشور به اجرا گذاشته است و این مسئله از نظر نظریه صلح دموکراتیک سبب آن می‌شود تا اسرائیل به یگانه دولت مورد اعتماد امریکا در منطقه تبدیل شود. (قویدل، ۱۳۸۲: ۱۲۹) بارنت سه نمونه را به عنوان مثال‌هایی که نشان‌دهنده واکنش ایالات متحده به دور شدن اسرائیل از مؤلفه‌های قوام‌بخش هویت مشترک هستند، بیان می‌کند. از نظر بارنت، سه رویداد: پایان جنگ سرد، مناظره بر سر اسرائیل بزرگ و انتفاضه فلسطین، بنیان‌های روابط امریکا و اسرائیل را به چالش کشیدند.

در زمان جنگ سرد، اسرائیل به یکی از اجزای ذاتی شبکه غرب برای مهار شوروی مبدل شده بود و با افتخار از منابع سیاست خارجی و نظامی ایالات متحده امریکا حراست می‌کرد. در نتیجه، هم از نظر منزلتی و هم به لحاظ منابع، سودهای سرشاری را کسب کرد، اما در فردای جنگ سرد، جایگاه اسرائیل در این شبکه مهار، بر اساس هویتی که داشت و بهره استراتژیکی



که به طور بالقوه به دست آورده بود از میان رفت. اسرائیل، به علت بهره مندی از ویژگی‌های دموکراتیک و تبعیت از ارزش‌های غربی، صرفاً یک دوست نبود، بلکه متحدی باثبات و قابل‌اتکا به شمار می‌آمد. در این خصوص، نقش اسرائیل در اجتماع غربی و هویت آن به عنوان یک دولت غربی تا حدودی از جنگ سرد نشأت می‌گرفت و به عبارتی حداقل در اثر جنگ سرد تقویت می‌شد. بر این اساس، پایان جنگ سرد نه تنها هم‌ذات‌پنداری اسرائیل با اجتماع غربی را نابود کرد، بلکه یکی از منابع هویت اسرائیل را نیز کأن لم یکن ساخت.

چالش بزرگ‌تر علیه هویت دسته‌جمعی اسرائیل در مناظره بر سر اسرائیل بزرگ ظهور کرد. هرچند این مناظره در زمانی پیش از سلطه اسرائیل بر سرزمین‌های فلسطینی به دنبال جنگ ۱۹۶۷ رخ داد، ولی از آن زمان تا کنون همواره تشدید شده است. حزب کارگر و جنبش‌های چپ گرا ابراز نگرانی کرده‌اند که اسرائیل تعهد خود به دموکراسی و سرشت یهودی‌اش را با تداوم کنترل این اراضی به مخاطره انداخته است؛ بنابراین، آن‌هایی که در این گروه جای می‌گیرند، نه تنها به دلایل امنیتی و بشردوستانه بلکه به علت باور به اینکه تداوم اشغال این اراضی هویت دسته‌جمعی اسرائیل را به عنوان یک دولت یهودی، دموکراتیک و غربی تهدید خواهد کرد، خواستار تغییر در سیاست‌های اسرائیل هستند. (قوی‌دل، ۱۳۸۲: ۲۵۰)

رویداد سوم، انتفاضه فلسطین است. با شروع اولین انتفاضه در سال ۱۹۸۷ و ادامه آن در سال ۲۰۰۰ مسائل مختلفی در رابطه امریکا و اسرائیل بر سر برخورد با فلسطینیان، مسئله شهرک‌سازی و فرآیند صلح خاورمیانه اتفاق افتاده است که در برخی موارد موجب بروز کدورت‌هایی میان دو کشور شده است. (قوی‌دل، ۱۳۸۲، ۱۲۸) واکنش اسرائیل در قبال قیام فلسطینی‌ها نه تنها تصویر اشغال‌گری نرم‌خوی را سست کردند، بلکه باعث شدند بسیاری سرشت غربی دموکراتیک اسرائیل را زیر سؤال ببرند. تصاویر ضرب و شتم‌های هرروزه، بازداشت‌ها، سیاست مشت آهنین اسحاق رابین، آریل شارون و نتانیاهو و سایر موارد نقض حقوق بشر باعث شد، بسیاری بگویند که اسرائیل به یک دولت جهان‌سومی شباهت دارد نه به یک دولت غربی. تصاویر منفی و گزارش‌های بدی که به امریکا ارسال می‌شدند بر دیدگاه دولت و جامعه امریکا تأثیر نهادند؛ بنابراین، حمایت از حاکمیت اسرائیل بر اسرائیل بزرگی که جمعیت انبوه فلسطینی در آن از حقوق مدنی بی‌بهره باشند، گسترش نیافت. مشهودترین نشانه تغییر اوضاع و احوال، ظهور مناظره بر سر کمک امریکا به اسرائیل بود. ایالات متحده امریکا در واکنش به درخواست ۱۰ میلیارد دلاری از سوی اسرائیل پس از جنگ خلیج فارس (۱۹۹۱)، با این شرط به اسرائیل کمک کرد که تضمین دهد این مبالغ را در راه گسترش شهرک‌های مسکونی به کار نخواهد برد. (قوی‌دل، ۱۳۸۲: ۲۵۲)

بنابراین، همچنان که بیان شد، از ابتدای سرگیری روابط دو کشور، عوامل فرهنگی و هویتی که برگرفته از تاریخ و فرهنگ مشترک دو ملت است، بر شکل‌گیری، تداوم و افزایش روابط و اتحاد دو کشور، همواره نقشی کلیدی ایفا کرده است. در منطقه بسیار حائز اهمیت خاورمیانه،

تنها کشوری که بیش‌ترین همسانی فرهنگی و هویتی را با ایالات متحده داشته است، اسرائیل بوده است و از آنجایی که این کشور نیز در پاسخ به کمک‌ها و حمایت‌های امریکا، برای حفظ منافع غرب تلاش کرده است؛ بنابراین، به عنوان یکی از مهم‌ترین و قابل‌اعتمادترین متحدان و شرکای واشنگتن مطرح شده است. همسانی فرهنگی و هویتی سبب شده است که هر دو دولت در ادوار مختلف تاریخی، تهدیدات را نیز به طور یکسان و مشترک ادراک نمایند. در دوران جنگ سرد بیشترین تلاش طرفین صرف مهار شوروی شد و پس از پایان جنگ سرد نیز مبارزه با اسلام سیاسی و بنیادگرایی به عنوان تهدید مشترک دو کشور تعریف شد؛ بنابراین، در موضوع اسلام‌ستیزی نیز بیشترین همکاری‌ها را با یکدیگر به عمل آورده و زمینه تقویت هر چه بیشتر اتحاد دو کشور را فراهم ساختند؛ بنابراین، به طور خلاصه می‌توان گفت، عامل فرهنگ و هویت مشترک به برسازی تهدید شکل می‌دهد و طرفی را که یک شریک مرجح در نظر گرفته می‌شود نشان می‌دهد. این امر تا به آنجا پیش رفته است که حتی دایره‌المعارف ویکی‌پدیا در بیان ویژگی ارتباط میان دو دولت، از «روابط همجواری و قوم و خویشی» نام می‌برد که تأییدی بر اشتراکات فرهنگی و هویتی میان ایالات متحده و اسرائیل است.

### تأثیر اتحاد امریکا و اسرائیل بر جهان اسلام

اسرائیل برای امریکا در خاورمیانه نقش یک وزنه تعادل را بازی می‌کند. همکاری امنیتی امریکا و اسرائیل به زمان جنگ سرد بازمی‌گردد، به زمانی که دولت اسرائیلی در واشنگتن توسط امریکا سدی برای نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در خاورمیانه و مخالف ناسیونالیسم عربی فعالیت می‌کرد. اگرچه شرایط جهان پس از آن تغییر کرد، اما منطق استراتژیک امریکا\_اسرائیل تغییری نکرد. اسرائیل همچنان به عنوان وزنه تعادل در منطقه در مقابل نیروهایی همچون اسلام سیاسی و افراط‌گرایی ایفای نقش می‌کرد. همچنین اسرائیل از ازدیاد سلاح کشتارجمعی در منطقه با خنثی کردن برنامه هسته‌ای عراق و سوریه جلوگیری کرد. در حال حاضر اتحاد اسرائیل- امریکا بیش از گذشته ممکن است کمک‌کننده باشد؛ زیرا همکاری دوسویه چه در زمینه‌های نظامی و چه غیرنظامی در سال‌های اخیر افزایش یافته است. البته این رابطه و تعاون متقارن و متناسب نخواهد بود. ایالات متحده برای اسرائیل مواردی همچون ضرورت‌های دیپلماتیک، اقتصادی و حمایت نظامی با ارزش بیش از ۱۱۵ میلیارد دلار از سال ۱۹۴۹ میلادی فراهم آورده است، اما این یک همکاری دوجانبه است که انتفاع آن برای ایالات متحده مهم و اساسی خواهد بود، البته این باعث آسیب دیدن اعتبار امریکا در جهان عرب و کشورهای مسلمان شده است. این کار امریکا هزینه‌های بسیاری برایش در پی داشته، اما دستاوردهای کمی برای حمایت از این کشور به دست آورده است.

در دوره پس از جنگ سرد و با از میان رفتن کمونیسم، تفکر استراتژیک امریکا بیش از پیش معطوف به یافتن یک دشمن جدید برای جایگزینی دشمن کمونیستی قدیم شد. در دهه ۱۹۹۰،

هنگامی که جنگ سرد به پایان رسید، مطلوبیت سیاسی شریک اسلامی به زیر سؤال رفت. برخی استراتژیست‌ها چنین استدلال کردند که اسلام سیاسی تهدیدی جدید و «ایسم» جدیدی است که ممکن است به دشمن جهانی امریکا تبدیل شود.

به طور کلی، در محافل سیاسی ایالات متحده دو دیدگاه کلی نسبت به جهان اسلام وجود دارد. یک گروه اسلام را دشمنی جدید (به جای کمونیسم) تلقی می‌کنند و فرق چندانی بین بنیادگرایی و اسلام قائل نیستند. آنان معتقدند که اسلام ذاتاً مغایر با دموکراسی است و کشمکش بین اسلام و غرب رأساً مبتنی بر منافع نیست، بلکه بازتاب برخورد بین تمدن‌ها و فرهنگ-هاست. برنارد لوئیس، دانیل پایپس و ساموئل هانتینگتون در میان هواداران این جریان فکری قرار دارند. از آنان اغلب به عنوان مقابله‌جو یاد می‌شود.

گروه مقابل که تمایل به سازش و مصالحه دارد، اسلام را دشمن یا خطر تلقی نمی‌کند، بلکه آن را یک چالش جدید می‌داند. برخی افراد در داخل این گروه از این هم جلوتر می‌روند و اسلام را یک فرصت می‌دانند. آنان معتقدند که اسلام انعطاف‌پذیر است و جهان اسلام یک کل یکپارچه نیست بلکه متکثر است. آنان می‌گویند که منافع ایالات متحده به بهترین نحو از طریق همکاری با دولت‌های اسلامی دوست تأمین می‌شود. بنابراین، آنان از دخالت تدریجی اسلام-گرایان میانه‌رو در فرایند سیاسی و انزوای افراط‌گرایان حمایت می‌کنند. (Gerges, 1999: 23)

در عمل و در جریان دهه‌های گذشته، سیاست امریکا در قبال جهان اسلام، به ویژه خاورمیانه همواره حول محور چانه‌زنی دور می‌زده است. مادامی که منافع استراتژیک و ثبات امریکا حفظ شود، این کشور خواهان حفظ وضع موجود است. این رویکرد مبتنی بر این فرض بود که دولت‌ها تنها بازیگران در نظام بین‌الملل هستند، اما رویدادهای ۱۱ سپتامبر واقعیت‌های جدیدی را افشا کرد. نخست اینکه منافع ایالات متحده تا حدود زیادی تغییر پیدا کرده است و دوم اینکه دولت‌ها دیگر تنها بازیگران در نظام بین‌الملل نیستند.

در این مقطع، امریکا توجهی خاص به جهان اسلام نشان داد و مسائل مرتبط با آن در رأس دستور کار سیاست خارجی امریکا قرار گرفتند. از این‌رو، عوامل اصلی پرورش‌دهنده رادیکالیسم و تروریسم در سه مقوله اصلی مورد شناسایی قرار گرفتند: دولت‌های اقتدارگرا، گروه‌های مذهبی ضدمدرنیستی و فقر و نارضایتی در جوامع اسلامی. امریکا با این اعتقاد که این سه مؤلفه به صورت ماریپیچی با یکدیگر ارتباط متقابل دارند، تلاش کرد سیاستی را اتخاذ کند که این حلقه را بشکند؛ بنابراین، به تدوین یک استراتژی با دو وجه پرداخت: نخست با استفاده از قدرت نظامی با حمله به افغانستان و عراق و دوم از طریق مسائل غیرنظامی، یعنی روند دموکراتیک‌سازی و ارائه طرح خاورمیانه بزرگ. عده‌ای از تحلیل‌گران بر این اعتقادند که هدف ایالات متحده از ارائه طرح خاورمیانه بزرگ و یکی از اهداف اساسی تهاجم امریکا به عراق و سقوط رژیم بعث، حفظ امنیت اسرائیل در منطقه خاورمیانه بوده است. پس از ناکامی امریکا در نیل به اهداف خود در عراق و آنچه در طرح خاورمیانه بزرگ به دنبال آن بود و

همچنین تحولاتی که در سطح منطقه و به ویژه پس از پیروزی حماس در فلسطین به وقوع پیوست، امریکا در صدد ارائه سیاست‌های جدید منطقه‌ای خود برآمده است. جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله و اسرائیل و آنچه رایس، وزیر خارجه امریکا «درد زایمان تولد خاورمیانه جدید» می‌خواند، سرآغاز سیاست‌های جدید ایالات متحده تلقی می‌شد. نتیجه جنگ و ناکامی اسرائیل در دستیابی به اهداف از پیش اعلام‌شده، تداوم حضور و نقش‌آفرینی حزب‌الله در فضای سیاسی لبنان، استمرار ناکامی‌های امریکا در عراق برای ایجاد ثبات و آرامش و افزایش دیدگاه‌های اعتراضی بین افکار عمومی منطقه نسبت به سیاست‌های امریکا، مجموعه تحولاتی بود که مقامات امریکایی را واداشت دیگر سخن از خاورمیانه جدید به زبان نیاورند. به هر ترتیب، امریکا در هیچ یک از این استراتژی‌ها به خاطر سوء محاسبه و اشتباه موفق نشد. از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین مسائل که به اختلاف میان ایالات متحده و جهان اسلام منجر شده منازعه اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌هاست. موضع یک‌سونگرانه امریکا در رابطه با حقوق فلسطینیان و حمایت آن کشور از اعمال وحشیانه اسرائیل چهره این کشور را در میان مسلمانان جهان تیره و مخدوش کرده است. این امر همچنین به احساسات ضد امریکایی در جهان اسلام دامن زده است. در طی جنگ سرد، امریکا و اسرائیل یک بلوک را در برابر کمونیسم تشکیل می‌دادند. امروزه امریکا و اسرائیل بیش از هر زمان دیگری برای از میان بردن تهدیدات مشترک که بر اساس ادعایشان ناشی از رادیکالیسم و تروریسم اسلامی است، با یکدیگر به همکاری می‌پردازند. (the U.S -Isreal strategic partnership, 2012)

بنابراین، اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک امریکا در خاورمیانه به خاطر مجاورت با مسلمانان و نیز دخالت در چالش‌های امنیتی اصلی منطقه، همه تلاش خود را برای همسو کردن سیاست خارجی امریکا در قبال جهان اسلام و خاورمیانه با منافع خود به خرج می‌دهد. در نتیجه، آنچه به عنوان سیاست خارجی امریکا در قبال جهان اسلام تدوین شده است، حاوی بخش عمده‌ای از ملاحظات اسرائیل است. نقش اسرائیل و گروه فشار اسرائیل در امریکا در سیاست‌های این کشور در قبال جمهوری اسلامی ایران نیز فراوان است. اسرائیل با بهره‌برداری از رابطه خصمانه میان ایران و امریکا می‌کوشد وضعیت مسلط خود را در خاورمیانه حفظ کند و حمایت استراتژیک امریکا را در مبارزه‌اش علیه فلسطینی‌ها جلب کند. بدین ترتیب، با توجه به آنچه که گفته شد اتحاد استراتژیک ایالات متحده و اسرائیل از جمله مهم‌ترین معضلات و مشکلاتی است که نه تنها روند صلح خاورمیانه را به تعویق انداخته است، از سوی دیگر نیز چهره‌ی امریکا را به شدت در منطقه مخدوش کرده است.

## نتیجه‌گیری

بر اساس مدل تحلیل سیستمیک، ایالات متحده از منظر یک قدرت هژمون به عنوان بخش مداخله‌گر نظام بین‌الملل در سیستم‌های منطقه‌ای مختلف نقش‌آفرینی می‌کند. این بازیگر سیستمی توانسته است در کلیه مناطق جهان دولت‌های متحد و اتحادهای استراتژیک به وجود آورد، برای نمونه، در منطقه اروپا «انگلستان»، در منطقه شرق و جنوب شرقی آسیا «کره جنوبی، ژاپن و تایوان»، در منطقه اقیانوسیه «استرالیا»، در منطقه افریقا «افریقای جنوبی» و غیره، ولی نوع روابط آمریکا با متحد خاورمیانه‌ای خود اسرائیل، از نوع روابط ویژه و منحصربه‌فرد است. با توجه به تاریخ روابط آمریکا با دولت‌های خاورمیانه، هیچ‌گاه این دولت‌ها دوستان پایداری برای آمریکا نبوده‌اند، برای نمونه در چند دهه اخیر ایالات متحده حکومت‌های پهلوی، ظاهر شاه، انور سادات، حسنی مبارک، صدام حسین، بن علی و حتی معمر قذافی را در ادامه دومینوی انقلابات در خاورمیانه سایر دوستان خود را از دست داده است. در دوران گذشته نیز هرچند تلاش‌هایی در جریان و پس از جنگ کویت برای برقراری نوعی همکاری استراتژیک با کشورهای عربی منطقه خلیج فارس صورت گرفت که شامل فروش اسلحه و همکاری‌های نظامی و ایجاد پایگاه و غیره بود؛ اما به زودی روشن شد که این کشورها به علت ضعف‌های ساختاری نظام‌های سلطنتی در آن‌ها، بی‌اعتمادی آن‌ها به نیت آمریکا و نداشتن مزیت‌های اسرائیل در زمینه برخورداری از نیروی نظامی تعلیم‌دیده و پیشرفت تکنولوژیک و توانایی بسیج نیروهای انسانی و مادی و نمی‌توانند در کمک به حفظ منافع منطقه‌ای آمریکا جایگزینی برای اسرائیل باشند.

بنابراین، دولت اسرائیل با توجه به ویژگی‌هایی که به آن‌ها پرداخته شد، به عنوان متحد مطمئن و پایدار، بهتر توانسته منافع آمریکا را در خاورمیانه تأمین کند. روابط گام‌به‌گام اولیه آمریکا و اسرائیل به تدریج توسعه یافته و به اتحاد استراتژیک و ویژه تبدیل شده است، به گونه‌ای که از نظر دولت مردان آمریکایی، دولت اسرائیل برای تأمین منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه نقش حیاتی ایفا می‌کند. اسرائیل، متحد قابل‌اعتماد و دولتی باثبات در میان جزایری از دولت‌های بی‌ثبات منطقه خاورمیانه محسوب می‌شود. در نتیجه، واشنگتن و تل‌آویو در روابط چند دهه خود از وضع موجود بسیار راضی و خواستار ادامه این روابط ویژه هستند. جدای از تأثیرات مربوط به نظام بین‌المللی و نقش‌آفرینی لابی‌های صهیونیستی و آپیک، که بسیاری از متفکران بر تأثیرات آن‌ها در علت حمایت و اتحاد ایالات متحده با اسرائیل اشاره دارند، برخی دیگر از متفکران بر این باورند که اتحاد آمریکا و اسرائیل بر مبنای هویتی و همسانی‌های ارزشی و فرهنگی قابل‌تحلیل است. چنانکه ریچارد پاین نیز اشاره می‌کند که همسانی‌های فرهنگی بیشتر میان اسرائیل و ایالات متحده ممکن است سبب پایبندی ویژه ایالات متحده به اسرائیل باشد. او تحلیلی درباره رابطه ارزش‌های آمریکایی و سیاست خارجی آمریکا دارد که بیان می‌کند هر اندازه اشتراکات و شباهت‌های فرهنگی آمریکا و دیگر کشورها بیشتر باشد، آمریکا در مسائل

کمتری درگیر می‌شود و کاربرد زور برای بی‌اثر کردن این درگیری‌ها نیز کاهش می‌یابد. او بحث خود را بر پایه شواهد عینی در الگوی مناقشه اسرائیل و فلسطین می‌گذارد. (پاین، ۱۹۹۵: ۱۶)

مایکل بارنت نیز در این مورد بر این باور است که لیبرال دموکراتیک بودن اسرائیل و هویت غربی آن و نیز میراث یهودی - مسیحی مشترک اسرائیل و امریکا، نقش مهمی در ایجاد این پایبندی بازی کرده است. (بارنت، ۱۳۹۰: ۲۲۰) بنابراین، در اینجا عامل همسانی‌های فرهنگی و هویتی نقش بسیار مهمی در ارزیابی اتحاد ایالات متحده امریکا و اسرائیل ایفا می‌کنند.

بنابراین، اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک امریکا در خاورمیانه به خاطر مجاورت با مسلمانان و نیز دخالت در چالش‌های امنیتی اصلی منطقه، همه تلاش خود را برای همسو کردن سیاست خارجی امریکا در قبال جهان اسلام و خاورمیانه با منافع خود به خرج می‌دهد. در نتیجه، آنچه به عنوان تأثیر اتحاد امریکا و اسرائیل بر جهان اسلام آورده می‌شود، نشان‌دهنده حمایت‌های بی‌حدوحصری است که امریکا از اسرائیل دارد و همین امر نیز از مهم‌ترین موضوعاتی است که سبب شده ایالات متحده خود را درگیر موج انقلاب‌های جهان عرب و اسلامی کند و از این فرصت‌ها در راستای تقویت هرچه بیشتر جایگاه اسرائیل در منطقه استفاده کند.

## کتابنامه

### الف- منابع فارسی

۱. آزادی، نبی. (۱۳۸۲). امریکا و اسرائیل: روابط استراتژیک، در کتاب امریکا ویژه روابط امریکا و اسرائیل، علی عبدالله خانی، تهران، انتشارات ابرار معاصر تهران.
۲. بارنت، مایکل. ان، (۱۳۹۰)، هویت و اتحادها در خاورمیانه، در کتاب فرهنگ امنیت ملی، نوشته پیترو. جی. کزنشتاین، ترجمه محمدهادی سمتی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۳. تقفی عامری، ناصر و واعظی، محمود. (۱۳۸۹). استراتژی جهانی ایالات متحده در قبال جهان اسلام: دیدگاهی ایرانی، تهیه شده در معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی / گروه مطالعات اروپا و امریکا.
۴. ستاری، سجاد. (۱۳۸۲)، تحلیل ادواری تعاملات استراتژیک ایالات متحده امریکا و اسرائیل از آغاز تاکنون، در کتاب امریکا ویژه روابط امریکا و اسرائیل، علی عبدالله خانی، تهران، انتشارات ابرار معاصر تهران.
۵. جعفری، علی اکبر، (۱۳۸۹)، منافع استراتژیک مشترک و اتحاد امریکا- اسرائیل، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. ذاکری، سید قاسم. (۱۳۸۲). صهیونیسم مسیحی و خاستگاه مذهبی حمایت امریکا از اسرائیل، در کتاب امریکا ویژه روابط امریکا و اسرائیل، علی عبدالله خانی، تهران، انتشارات ابرار معاصر تهران.
۷. شون بام، دیوید. (۱۳۸۱). ایالات متحده و اسرائیل، ترجمه محمدرضا ملکی، تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۸. قوی‌دل، مهدی، (۱۳۸۲). بررسی منافع راهبردی ایالات متحده در حمایت نامشروط از اسرائیل، در کتاب امریکا ویژه روابط امریکا و اسرائیل، علی عبدالله خانی، تهران، انتشارات ابرار معاصر تهران.
۹. کلودزیچ، ادوارد. (۱۳۹۰). امنیت و روابط بین‌الملل، ترجمه نادر پورآخوندی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم.
۱۰. طباطبایی پناه، سیدعلی (۱۳۸۲). خاستگاه‌های قدرت یهودیان امریکا، در کتاب امریکا ویژه روابط امریکا و اسرائیل، علی عبدالله خانی، تهران، انتشارات ابرار معاصر تهران.
۱۱. ونت، الکساندر، ۱۳۸۴، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۲. هلال، رضا. (۱۳۸۶). مسیحیت صهیونیست و بنیادگرایی امریکا، ترجمه علی جنتی، تهران، نشر ادیان.

۱۳. هویف، تد. (۱۳۸۶). نوید مکتب برسازی برای نظریه روابط بین‌الملل، در اندرو لینکلتر، نوواقع‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی، ترجمه علیرضا طیب، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران.
۱۴. جعفری، علی‌اکبر، (۱۳۹۱) «تبیین عوامل و اهداف اتحاد استراتژیک میان امریکا و اسرائیل در منطقه خاورمیانه»، فصلنامه ژئوپولیتیک، سال هشتم، شماره دوم، تابستان.
۱۵. جعفری، علی‌اکبر، (۱۳۸۹)، «نقش ارزش‌ها، تاریخ و فرهنگ مشترک در اتحاد امریکا و اسرائیل»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای اسرائیل شناسی\_ امریکاشناسی، سال یازدهم، شماره ۴ پاییز.
۱۶. حق‌پناه، جعفر، (۱۳۹۰)، «هویت، قومیت و سیاست خارجی در خاورمیانه»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۱، شماره ۱، بهار.
۱۷. خضری، رویا، (۱۳۸۸)، «جایگاه فرهنگ در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، فصلنامه خط اول، رهیافت انقلاب اسلامی، سال سوم، شماره ۱۰، پاییز.
۱۸. درخشه، جلال و علیرضا کوهکن، (۱۳۸۹)، «نگاهی نو به دلایل حمایت امریکا از اسرائیل»، فصلنامه سیاست و اندیشه، سال اول، شماره اول.
۱۹. سعیدی‌نژاد، حمیدرضا، (۱۳۸۰)، «چرا امریکا به اسرائیل کمک می‌کند؟»، فصلنامه سیاست خارجی، سال پانزدهم، شماره ۱.
۲۰. طباطبایی، سیدمحمد، (۱۳۸۱)، «سیاست خارجی ایالات متحده امریکا: از امپریالیسم قاره‌ای - دکتترین مونروئه - تا امپریالیسم جهانی - دکتترین ترومن»، فصلنامه مطالعات بسیج، سال پنجم، شماره ۱۷.
۲۱. عسگرخانی، ابومحمد و منصورى مقدم، جهانشیر، (۱۳۸۹)، «همکاری و منازعه در روابط بین‌الملل، نگاهی به نظریه سازه‌انگارانه الکساندر ونت»، فصلنامه سیاست مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۳.
۲۲. عطایی، فرهاد و عالی، زهرا، (۱۳۹۱)، «رابطه ویژه امریکا و اسرائیل: پژوهشی درباره پیشینه، ماهیت و گستره این رابطه»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۲، شماره ۱.
۲۳. غفاری، مسعود و شریعتی، شهروز، (۱۳۸۷)، «امکان‌سنجی گسترش روابط راهبردی ایران و چین از منظر نظریات اتحاد و همگرایی»، فصلنامه ژئوپولیتیک، سال چهارم، شماره اول.
۲۴. قوام، عبدالعلی و ایمانی، همت، (۱۳۹۱)، «نظریه رئالیستی اتحاد در روابط بین‌الملل»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۳۰.
۲۵. قهرمان‌پور، رحمان، (۱۳۸۷)، «بحران هویت صهیونیستی و گذر به هویت پسا صهیونیستی»، پژوهشنامه سیاست خارجی، شماره ۱۰.



۲۶. متقی، ابراهیم و کاظمی، حجت، (۱۳۸۶)، «سازهانگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷، شماره ۴.
۲۷. مک آرتور، شیرل، (بی تا)، «کمک‌های مستقیم امریکا به اسرائیل: ۱۰۸ میلیارد دلار»، سیاحت غرب، شماره ۶۸.
۲۸. مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۳)، «سازهانگاری به عنوان فرانظریه»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۵.
۲۹. معینی علمداری، جهانگیر و راسخی، عبدالله، (۱۳۸۹)، «روش‌شناسی سازهانگاری در حوزه روابط بین‌الملل»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره چهارم.
۳۰. منفرد، سید قاسم، (۱۳۸۳)، «سیاست مداخله‌گرایانه امریکا و مسئله اسرائیل»، نگاه، سال چهارم، شماره ۴۴.
۳۱. میرکوشش، امیر هوشنگ، (۱۳۸۶)، «نقش قدرت و هویت در سیاست خارجی امریکا در خاورمیانه»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۲۳۶-۲۳۵.

## ب - منابع انگلیسی

32. Kaspi, Andre. (1999) "*les grandes dates des Etats-Unis*", Paris: Larousse.
33. Kaspi, Andre.(2008). "*les Juifs d Amerique*", Paris: Plon.
34. Katzenstin.P.(1996). "*The Culture of National Security Norms and Identity in World Politics*", Columbia: university Press.
35. Payne, Richard.(1995). *the clash with Distant Cultures: Value, Intrests and Force in American Foreign Policy*, Newyork: State University of Newyork Press.
36. Wendt,Alexander.(1994)."*collective Identity formation and the international state*"*American political science Review* 88.
37. Mersheimer, John .(2013). "The Isreal", *The Isreal Lobby and the U.S foreign policy*, London Review of books, Retrieved.
38. Learn about IPAC.(2012).Aipac main Website.
39. AIPAC Weighs in(2013): all is not well with the U.S approach to Israel, The Washington post, june 15, 2011 Retrieved 29 may
40. [http://www.aipac.org/about %20 AIPAC 2013](http://www.aipac.org/about%20AIPAC2013)
41. AIPAC claims and facts 101, the times of Isreal 2/2/2012
42. - Fawaz Gerges, America and political Islam; Clash of cultures or clash of interests? (Cambridge, 1999).

43. The U.S. Israel Strategic Partnership, [www.aipac.org/Publications/AIPACAnalysesIssueBriefs/The\\_U.S.-Israel\\_Strategic\\_Partnership.pdf](http://www.aipac.org/Publications/AIPACAnalysesIssueBriefs/The_U.S.-Israel_Strategic_Partnership.pdf).
44. <http://www.juancole.com/2006/05/hitchens-hacker-and-hitchens.html>